

گزارشی از موزه جنگ اردکان یزد

گنجینه‌ای در پهنه کویر



اسماعیل علوی
دبیر گروه پایداری

موزه‌های جنگ پدیده‌ای قرن بیستمی اند که باهدف توسعه ایده صلح و جلوگیری از وقوع جنگ، برای نخستین بار در سال ۱۹۰۲ در سوئیس پنینا نهاده شدند. در بین دو جنگ جهانی و در سال ۱۹۲۵ موزه دیگری باهمین رویکرد در آلمان به وجود آمد که توسط نازی‌ها تعطیل شد. با پایان یافتن جنگ جهانی دوم موج جدیدی در اروپا و کشورهای آسیب دیده از جنگ برای تأسیس موزه‌های جنگ به راه افتاد و موزه‌های بسیاری به وجود آمدند. فعالیت موزه‌ای با موضوع جنگ در فضای جمهوری اسلامی ایران اما با رویکردی وسیع‌تر ضمن تقبیح جنگ و حمایت معنوی از صلح با ایده جدیدی پایه عرصه نهاد.

این تکاپو هم زشتی و خشونت چهره جنگ و تجاوز را نمایاند، هم از حماسه دفاع مردمی تجلیل کرده و نشانه‌های بارز آن را در معرض دید آورد. از این رو می‌توان گفت موزه‌های

مردم اردکان یزد با حضور مؤثر و مستمر در خط مقدم ریارویی با دشمن و با تقدیم ۴۵۰ لاله سرخ و بیش از ۹۰۰ جانباز و ۷۴ آزاده و با کسب رتبه دوم بعد از شهر یزد در استان، سهم عمده‌ای در افتخار آفرینی‌های دوران دفاع مقدس دارند. از این رو جا داشته و دارد تا مثولی یکی از برترین موزه‌های دفاع مقدس نیز باشند.

محمدرضا دهستانی مدیر موزه جنگ اردکان در تشریح اهداف و برنامه‌های این نهاد فرهنگی می‌گوید: موزه با هدف انتقال درست مفاهیم و تاریخ دفاع مقدس و در راستای جلوگیری از فراموش شدن ایثار و از خودگذشتگی آحاد مردم و رشادت‌های رزمندگان، بویژه مردم اردکان در سال ۱۳۹۲ تأسیس شد و کنار سایر نهادهای به طراحی برنامه‌های متنوعی جهت غنای فرهنگ دفاع مقدس می‌پردازد. وی می‌افزاید: موزه طی ۸ سال فعالیت خود برنامه‌های ویژه‌ای برای بازدیدکنندگان تدارک دیده و پذیرای مراجعان بوده است. دهستانی با تأکید بر ضرورت آگاهی نسل‌های جدید از رخدادهای دفاع مقدس یادآور می‌شود: اینکه در ۲۰۰ سال اخیر دفاع مقدس تنها جنگی است که بدون از دست دادن سرزمین از آن بیرون آمدیم، بسیار اهمیت دارد و باید این امتیاز دفاع هشت ساله را همواره به جوانان گوشزد کنیم و به آن بایام، براین اساس یکی از برنامه‌های محوری موزه گنجینه معرفی ارزش‌های دفاع مقدس و منشأ آن یعنی ایمان معنوی است. موزه جنگ اردکان در دو بخش سامان یافته. یک بخش قبل از انقلاب و یک بخش حوادث بعد از انقلاب و جنگ که در دو طبقه طراحی و اجرا شده است.

ایده اولیه تأسیس موزه

ساختن موزه قبلاً در اختیار شبکه بهداشت و تقریباً متروکه بوده و با همت و پشتکار یکی از رزمندگان شهر- مرحوم محمدعلی مروتی- که سوابق زیادی در جبهه و جنگ داشته به تأسیس موزه جنگ اختصاص می‌یابد و نام «گنجینه» به خود می‌گیرد. شروع فعالیت گنجینه به ۸ سال قبل برمی گردد که در این مدت پذیرای دهستانی مدیر موزه در این ارتباط می‌گوید: «ساختن موزه متعلق به شبکه بهداشت شهر است و طی یک تفاهنامه ۱۰ ساله در اختیار قرار گرفته تا به عنوان موزه دفاع مقدس مورد بهره‌برداری قرار گیرد. این تفاهنامه در سال ۱۴۰۲ به اتمام می‌رسد و باید تمدید شود. البته ملک آن وقف است و به‌صورت هیأت امنایی اداره می‌شود و از نظر مالی با مشکلات جدی مواجه است. چون موزه ردیف بودجه معینی ندارد و با کمک خیرین و حمایت کم و بیش فرمانداری و صنایع شهر به سختی اداره می‌شود و کمک‌های آنان قفاف هزینه‌های موزه را نمی‌دهد.» وی با اذعان به اینکه گنجینه مجموعه فرهنگی مورد استقبال

مردم استان و سایر بازدیدکنندگان از سراسر کشور است، یادآور می‌شود: «امیدواریم با رفع مشکلات قانونی و با کمک‌های جدی، ما دیگر مجبور نباشیم کاسه گدایی به دست گیریم و به سراغ ارگان‌ها و صنایع برویم زیرا موزه از نظر سازمانی زیر نظر میراث فرهنگی بوده و می‌تواند از ردیف بودجه کافی برخوردار و مشکلات مالی اش به کلی مرتفع شود.»

موزه از ۲۱ بخش تشکیل شد که سیر تاریخی حوادث مهم قرن گذشته را دربر دارد و با فضاسازی مناسب از جذابیت بصری بسیاری برخوردار است که حوادث مهم دوران پهلوی اول و دوم، بازسازی شکنجه گاهای ساواک، مراحل نهضت امام خمینی (ره) و حوادث جنگ را شامل می‌شود.

درک لحظه های معنوی در فضای موزه

وقتی پلکان منتهی به طبقه دوم را طی می‌کنی، با طراحی‌های جذاب و ابتکاری که کار جوانان علاقه‌مندی همچون هادی مشتاقی یکی از کارکنان موزه، مواجه می‌شوی و روزهای جنگ در خاطر مرور می‌شوند. حساسی متفاوت در وجود جان می‌گیرد. احساس می‌کنی گم کرده‌ات را یافته‌ای، هیاهوی شهر و لحظه‌های سربی آن را فراموش می‌کنی، با خود می‌اندیشی چگونه می‌توان این روزهای عقیم را پشت سر گذاشت و به روزهای بهاری دوران دفاع مقدس رسید؛ دلت برای دورکعت گریه در همسایگی نخل‌های جنوب تنگ شده و آرزو می‌کنی یک بار دیگر گیسوان سوخته نخل‌های خرم‌شهر را نوازش کنی یا در تنهایی هور حاضر شوی و ناله‌های غریب و مظلوم بچه‌ها را از گلوئی‌نی‌های آن بشنوی. احساس می‌کنی حوصله هیاهوی شهر را نداری و از یکنواختی روزها به تنگ آمده‌ای، فضاسازی‌ها به قدری سنجیده و مناسب‌اند که یک به یک دوستان شهیدت در مقابلت مجسم می‌شوند. فضای صمیمی موزه عجیب دل آدم را هوایی می‌کند.

نذرانی، پاهایت رهسپاری در امتداد دلت رانمنی می‌کنند، تا بیشتر ببینی ودر عمق دلتنگی‌ها کم شوی / اینجا فرصتی است تا بار دیگر در خلوت خاموش شهیدان حضور یابی و دلتنگی‌هایت را مویه کنی/ سرفه خفه خورشید انتخاب نبود، بهار و آیین و عشق در رکاب نبود.

فضای غرفه‌های موزه محمل هجرت تو از دلتنگی‌های کسالت‌آور به ابتدای ادبیت است و داغ لاله‌ها تو را در این هجرت همراهی می‌کنند. تصاویر نورانی شهدا صمیمیت آن روزها را برایت تکرار می‌کنند و کربلای جبهه‌ها پیش رویت افق می‌گشاید. موزه راوی فتح الفتح جوانان و نوجوانان کم جثه و لاغراندازی است که دشمن را در خاکریزها با حقارت زمینگیر کرده بودند. عبارت‌های: خیبر، رمضان، غواص‌ها، بلم، کمین، نزار و... و لوله‌ای شورانگیز در درونت به پا می‌کنند و به یادت

جنگ در کشور مان، موقعیتی برای گره زدن امروز به گذشته نه چندان دور و پر افتخار کشور مان بوده و یادآور ضرورت استمرار عزت و سربلندی ایران و ایرانی در سایه «عزم ملی» و «وحدت و همدلی» می‌باشند. دو عاملی که پلی برای عبور کشور از بحران جنگ و ایام تلخ اشغال شهرها و روستاهای کشور توسط دشمن یعنی و وارد آمدن خسارت‌های مادی و معنوی به وطن و هموطنانمان شدند. در این دوران، عیار شخصیت، هویت و فضیلت ملت ایران به دست آمد و بر همگان معلوم شد که مردم ایران، ملتی بزرگ و سلحشور است که اگر اراده کند می‌تواند در مدت زمانی محدود و دشوار، یک تاریخ افتخار بیافریند. موزه‌های جنگ با جای دادن نمادهایی از این عزم ملی و غرور آفرین، معرف جان‌های مشتاق بوده و مراجعان را به زیارت شکوفه‌های ایمان و ایثار می‌برند تا در برتو تجلیل و تکریم آلا‌ه‌ها، راه و رسم رادرمی‌دستی و نشوئی ایمان و صلابت وطن دوستی همچنان پیش روی نسل‌های جدید گسترده باشد.

می‌آورند که همه آنها روزنه‌ای به بهشت بودند. اینجا می‌توان سراغ فرشته‌ها را گرفت و سفری معنوی تا خدا داشت.

اینجا با کمک طراحی‌های زیبا که از ذوق و خلوصی پاک حکایت دارند، حصار فراموشی‌ها و غفلت‌ها می‌شکند و در فضای معنوی آن راحت می‌شود دل از دنیا کند و به خدا سپرد. اینجا فاصله چشم و بغض به اندازه صاعقه یک نگاه

است. مادران شهدا با حضور در اینجا با نگاه معنادارشان، نزارها را می‌شکافند و با پر آیین زلال هور می‌گذارند و مرثیه دلتنگی سر می‌دهند. پدران شهید نیز در

کوله‌بار خستگی برشانه دل بود و من هفت‌وادی تشنگی تاقیم منزل بود و من عقل در کار من و دل باز حیران مانده بود و عشق اما پا به پا در خدمت دل بود و من

خلوت بارانی خود رو به تصاویر هور با فرزندان شان نجوا می‌کنند.

انفجار بغض‌ها

تو نیز نمی‌دانی چرا خاموشی و همین طور نمی‌دانی در این وسعت معنوی به که باید دل بسپاری، بغض تو نیز مرثیه‌ای است بارانی که از چشمانت جاری می‌شود. غربت بر جانت جنگ انداخته و یاد دوستان شهیدت را در دلت تجدید کرده است.

از ارزش‌ها و باورها و خواسته‌های روح کلی ایرانی و در واقع کیستی خود را می‌یابیم و این است که تداوم دارد. از این رو خطا نخواهد بود اگر بگوییم هر فرد، شی، مکان و زمانی حامل فرهنگ است. لیکن در وجود برخی اشخاص و مکان‌ها زمان‌ها و اشیا فرصت تجلی و ظهور بهتر و بیشتری یافته است. البته این دلالت‌ها همیشه هم واضح نیستند و نیاز به تأمل دارند. یعنی همان طور که فردوسی با پرداختن شخصیت رستم برای ایرانیان افقی والا در پهلوانی ترسیم کرد، بایستی نخبگان با پرداختن به اسطوره‌های جنگ ملی به این دلالت‌ها عینیت بخشند. لکن نخبگان و فرهیختگان جامعه این نقش خود را از یاد بردند، بلکه بازیزد ره بین بردن الگوها و اسطوره‌های جنگ که دلالت بر روح کلی و فرهنگی ایرانیان داشته و دارند و مطابقت جزئیات با واقعیات تاریخی در ذهن جامعه تردید ایجاد کرده و افراد را به خاطر باور کردن آن تحقیر و سرزنش می‌کنند. حقیقت آن است که بایستی هنگام در نظر آوردن هر موضوعی ابتدا تلاش کنیم مراتب مادی و معنایی آن را از هم تفکیک کنیم و هر کدام را با معیارها و منطق خود بسنجیم. مرثیه مادی، آن مرثیه از موجودیت هر چیز است که آثار و عوارضی عینی و یقینی دارد. لیکن موجودیت هیچ امری محدود به این مرثیه نیست. هر چیزی آنگاه واجد ارزش و اساساً معنا می‌شود که ورای مادیت، محمل قصه‌ها و روایات قرار گیرد. روایت است که هر موضوع را واجد شخصیت کرده و از موضوعات مشابه متمایز می‌کند.

برخی آدم‌ها، اشیا و مکان‌های جنگ دفاعی ایرانیان در مرثیه خود اند. لکن صیغه روایی نیز یافته‌اند و برخی دیگر آنچنان ممزوج با روایت شده‌اند که اندکی از مادیت در وجودشان باقی مانده است. فرهنگ در قامت این نوع ظهور و بروز بهتری یافته‌اند. در واقع شخصیت‌ها دست پرورده همان فرهنگ کلی است و نمی‌توان از کنار آن‌ها به سادگی گذشت. سنجیدن آنها با معیارهای مادی و کمی نادیده گرفتن اصالت‌های روح کلی وین مایه‌های فرهنگی یک جامعه است که ریشه در روزگاران دارد. یعنی همان چیزی که به شاهنامه، حافظ و فردوسی قدرو قیمت داده است.



اینجا دست‌های دعا خالی بر نمی‌گردد، کاش می‌شد دعایی می‌یافتی تا بر بال ملائک به آسمان اجابت برسد. یکباره به یاد تنهایی و غربیی مادران چشم انتظار می‌افتی که جگر گوشه‌هایشان هنوز برنگشته‌اند، از خدا می‌خواهی تا استخوان‌هایشان را نمایان سازد. موزه گنجینه قطعه‌ای از بهشت است که بال فرشتگان بر آن سایه افکنده و اقیانوسی از عرفان پیش روی بازدیدکنندگان می‌گشاید

خلوت بارانی خود رو به تصاویر هور با فرزندان شان نجوا می‌کنند.

تو نیز نمی‌دانی چرا خاموشی و همین طور نمی‌دانی در این وسعت معنوی به که باید دل بسپاری، بغض تو نیز مرثیه‌ای است بارانی که از چشمانت جاری می‌شود.

غربت بر جانت جنگ انداخته و یاد دوستان شهیدت را در دلت تجدید کرده است.

کوله‌بار خستگی برشانه دل بود و من هفت‌وادی تشنگی تاقیم منزل بود و من عقل در کار من و دل باز حیران مانده بود و عشق اما پا به پا در خدمت دل بود و من

خلوت بارانی خود رو به تصاویر هور با فرزندان شان نجوا می‌کنند.

تو نیز نمی‌دانی چرا خاموشی و همین طور نمی‌دانی در این وسعت معنوی به که باید دل بسپاری، بغض تو نیز مرثیه‌ای است بارانی که از چشمانت جاری می‌شود.



از ارزش‌ها و باورها و خواسته‌های روح کلی ایرانی و در واقع کیستی خود را می‌یابیم و این است که تداوم دارد. از این رو خطا نخواهد بود اگر بگوییم هر فرد، شی، مکان و زمانی حامل فرهنگ است. لیکن در وجود برخی اشخاص و مکان‌ها زمان‌ها و اشیا فرصت تجلی و ظهور بهتر و بیشتری یافته است. البته این دلالت‌ها همیشه هم واضح نیستند و نیاز به تأمل دارند. یعنی همان طور که فردوسی با پرداختن شخصیت رستم برای ایرانیان افقی والا در پهلوانی ترسیم کرد، بایستی نخبگان با پرداختن به اسطوره‌های جنگ ملی به این دلالت‌ها عینیت بخشند. لکن نخبگان و فرهیختگان جامعه این نقش خود را از یاد بردند، بلکه بازیزد ره بین بردن الگوها و اسطوره‌های جنگ که دلالت بر روح کلی و فرهنگی ایرانیان داشته و دارند و مطابقت جزئیات با واقعیات تاریخی در ذهن جامعه تردید ایجاد کرده و افراد را به خاطر باور کردن آن تحقیر و سرزنش می‌کنند. حقیقت آن است که بایستی هنگام در نظر آوردن هر موضوعی ابتدا تلاش کنیم مراتب مادی و معنایی آن را از هم تفکیک کنیم و هر کدام را با معیارها و منطق خود بسنجیم. مرثیه مادی، آن مرثیه از موجودیت هر چیز است که آثار و عوارضی عینی و یقینی دارد. لیکن موجودیت هیچ امری محدود به این مرثیه نیست. هر چیزی آنگاه واجد ارزش و اساساً معنا می‌شود که ورای مادیت، محمل قصه‌ها و روایات قرار گیرد. روایت است که هر موضوع را واجد شخصیت کرده و از موضوعات مشابه متمایز می‌کند.

برخی آدم‌ها، اشیا و مکان‌های جنگ دفاعی ایرانیان در مرثیه خود اند. لکن صیغه روایی نیز یافته‌اند و برخی دیگر آنچنان ممزوج با روایت شده‌اند که اندکی از مادیت در وجودشان باقی مانده است. فرهنگ در قامت این نوع ظهور و بروز بهتری یافته‌اند. در واقع شخصیت‌ها دست پرورده همان فرهنگ کلی است و نمی‌توان از کنار آن‌ها به سادگی گذشت. سنجیدن آنها با معیارهای مادی و کمی نادیده گرفتن اصالت‌های روح کلی وین مایه‌های فرهنگی یک جامعه است که ریشه در روزگاران دارد. یعنی همان چیزی که به شاهنامه، حافظ و فردوسی قدرو قیمت داده است.

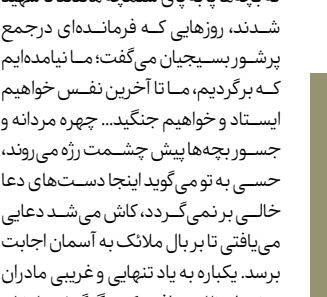
از آن هنگام که هابیل به دست قابیل کشته شد، دست تقدیر، مظلومیت را در سرنوشت انسان رقم زد و شهادت اوج این مظلومیت بود و از همان زمان شهادت تقدیر تاریخی انسان شد. تقدیری ازلی و ابدی که همچون امواج خروشان دریا، زندگی را تلاطم می‌بخشد و تازگی و طراوت می‌دهد و فلسفه خلقت و حجت الهی زندگی را یادآور می‌شود.

به راستی به حیات بدون شهادت اندیشیده‌ایم! به این که اگر شهادت نبود چه می‌شد؟ اگر شهادت نبود پشت زمین زیر بار کژی‌ها و نامردمی‌ها خم می‌شد، اگر شهادت نبود ظلم و فساد و تباهی همه جا کرسی اقتدار برپا کرده بود، اگر شهادت نبود خورشید حقیقت در پس ابرهای تیره و تار سیاهی‌ها، شهوات و خودخواهی‌ها پنهان می‌ماند و زمین از گرمی و روشنایی‌اش برای همیشه محروم می‌گشت. ولی چنین نشد و از همان هنگام که کینه، حقه، حسد، خودپرستی و شهوت در درون قابیل سربرآورد، شهادت نیز از فطرت خداجو و حقیقت طلب و ظلم‌ستیز انسانی قد برافراشت و صف حق و باطل را از هم جدا کرد و اینگونه بود که شهادت تقدیر تاریخی انسان شد. به گفته دهستانی مدیر موزه، یوسف گم کرده‌ها یکی از مشتریان این موزه‌اند که هر از چندی بر آستانش ایستاده و با وضو وارد می‌شوند. اینجا یاد شهیدان موج می‌زند. بغض‌ها با عجله از پس کوچک‌های حنجره می‌گذرند و در گلو می‌ترکند و از چشم‌ها جاری می‌شوند. مادرانی که اندام دست‌های خود لباس شهادت بر اندام پاره‌های جگرشان اندازه کردند به اینجا می‌آیند تا قدم بر محیطی آغشته به نام و عطر وجود فرزندشان بگذارند و روزهای فراق را مویه کنند. یاد مهربان شهیدان از پس هر تصویری سرک می‌کشد و بر رویت لیخت می‌زند. اینجا تو گوینی گام در گام شهیدان قدم برمی‌داری، در هر گامت اندوهی است که بر شانه زمین سنگینی می‌کند. پاهایت با ثانی گام بر می‌دارند، با خود می‌گوئی چرا یاد شهیدان را گم کرده‌ایم و این تنها صدای تو نیست که در ذهنت می‌چرخد. فضاسازی موزه هر بازدیدکننده‌ای را در خویش غرق می‌کند و در بارش پنهانشان غبار از دل و جانشان می‌شوید. نگاه جست‌وجوگرتر را به هر سومی فرستی، در کنجی عکس شلمچه و ادارت می‌کند تا با خود نجوا کنی؛ ای کاش من باشم و غربیی پنهان شلمچه / ای کاش من باشم و خلوت‌های خاموش شلمچه / ای کاش من باشم و سوز زجر مویه‌های شلمچه. حسی غریب به تو دست می‌دهد، به یاد روزهای عملیات می‌افتی، روزهایی که بچه‌ها پا به پای شلمچه ماندند تا شهید شدند، روزهایی که فرمانده‌ای در جمع پرشور بسیجیان می‌گفت: ما نمانده‌ایم که برگردیم، ما تا آخرین نفس خواهیم ایستاد و خواهیم جنگید... چهره مردانه و جسور بچه‌ها پیش چشم‌ت رژه می‌روند، حسی به تو می‌گوید اینجا دست‌های عا خالی بر نمی‌گردد، کاش می‌شد دعایی می‌یافتی تا بر بال ملائک به آسمان اجابت برسد. یکباره به یاد تنهایی و غربیی مادران چشم انتظار می‌افتی که جگر گوشه‌هایشان هنوز برنگشته‌اند، از خدا می‌خواهی تا استخوان‌هایشان را نمایان سازد. موزه گنجینه قطعه‌ای از بهشت است که بال فرشتگان بر آن سایه افکنده و اقیانوسی از عرفان پیش روی بازدیدکنندگان می‌گشاید،

اینجا دست‌های دعا خالی بر نمی‌گردد، کاش می‌شد دعایی می‌یافتی تا بر بال ملائک به آسمان اجابت برسد. یکباره به یاد تنهایی و غربیی مادران چشم انتظار می‌افتی که جگر گوشه‌هایشان هنوز برنگشته‌اند، از خدا می‌خواهی تا استخوان‌هایشان را نمایان سازد. موزه گنجینه قطعه‌ای از بهشت است که بال فرشتگان بر آن سایه افکنده و اقیانوسی از عرفان پیش روی بازدیدکنندگان می‌گشاید

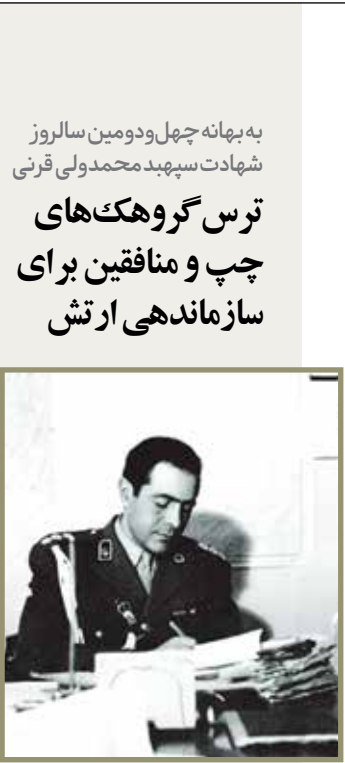
خلوت بارانی خود رو به تصاویر هور با فرزندان شان نجوا می‌کنند.

تو نیز نمی‌دانی چرا خاموشی و همین طور نمی‌دانی در این وسعت معنوی به که باید دل بسپاری، بغض تو نیز مرثیه‌ای است بارانی که از چشمانت جاری می‌شود.



از ارزش‌ها و باورها و خواسته‌های روح کلی ایرانی و در واقع کیستی خود را می‌یابیم و این است که تداوم دارد. از این رو خطا نخواهد بود اگر بگوییم هر فرد، شی، مکان و زمانی حامل فرهنگ است. لیکن در وجود برخی اشخاص و مکان‌ها زمان‌ها و اشیا فرصت تجلی و ظهور بهتر و بیشتری یافته است. البته این دلالت‌ها همیشه هم واضح نیستند و نیاز به تأمل دارند. یعنی همان طور که فردوسی با پرداختن شخصیت رستم برای ایرانیان افقی والا در پهلوانی ترسیم کرد، بایستی نخبگان با پرداختن به اسطوره‌های جنگ ملی به این دلالت‌ها عینیت بخشند. لکن نخبگان و فرهیختگان جامعه این نقش خود را از یاد بردند، بلکه بازیزد ره بین بردن الگوها و اسطوره‌های جنگ که دلالت بر روح کلی و فرهنگی ایرانیان داشته و دارند و مطابقت جزئیات با واقعیات تاریخی در ذهن جامعه تردید ایجاد کرده و افراد را به خاطر باور کردن آن تحقیر و سرزنش می‌کنند. حقیقت آن است که بایستی هنگام در نظر آوردن هر موضوعی ابتدا تلاش کنیم مراتب مادی و معنایی آن را از هم تفکیک کنیم و هر کدام را با معیارها و منطق خود بسنجیم. مرثیه مادی، آن مرثیه از موجودیت هر چیز است که آثار و عوارضی عینی و یقینی دارد. لیکن موجودیت هیچ امری محدود به این مرثیه نیست. هر چیزی آنگاه واجد ارزش و اساساً معنا می‌شود که ورای مادیت، محمل قصه‌ها و روایات قرار گیرد. روایت است که هر موضوع را واجد شخصیت کرده و از موضوعات مشابه متمایز می‌کند.

برخی آدم‌ها، اشیا و مکان‌های جنگ دفاعی ایرانیان در مرثیه خود اند. لکن صیغه روایی نیز یافته‌اند و برخی دیگر آنچنان ممزوج با روایت شده‌اند که اندکی از مادیت در وجودشان باقی مانده است. فرهنگ در قامت این نوع ظهور و بروز بهتری یافته‌اند. در واقع شخصیت‌ها دست پرورده همان فرهنگ کلی است و نمی‌توان از کنار آن‌ها به سادگی گذشت. سنجیدن آنها با معیارهای مادی و کمی نادیده گرفتن اصالت‌های روح کلی وین مایه‌های فرهنگی یک جامعه است که ریشه در روزگاران دارد. یعنی همان چیزی که به شاهنامه، حافظ و فردوسی قدرو قیمت داده است.



محمودلی قرنی در سال ۱۲۹۲ در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۰۹ وارد دانشکده افسری شد و از ابتدای کار در ارتش فعالیت علیه رژیم طاغوت را آغاز کرد. وی در جریان کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد توسط رژیم طاغوت دستگیر شد و از ارتش اخراج شد. او در سال ۱۳۳۷ با عده‌ای از همکاران خود طرح یک کودتا را علیه رژیم ریخت که بنا به دلایلی سرلشکر قرنی پس از آزادی از زندان به فعالیت‌های خود ادامه داد اما در جریان پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ مجدداً دستگیر و به سه سال زندان محکوم شد.

رژیم شاه پس از دستگیری وی او را به ۹ ماه زندان انفرادی فرستاد و سپس او را در دادگاه نظامی محاکمه کرد و مجدداً سه سال در زندان‌های رژیم طاغوت به سر برد. او پس از آزادی دچار وضعیت مادی دشوار شد و نیروهای ساواک نیز شدیداً فعالیت‌های او را تحت کنترل گرفتند. به دنبال پیروزی انقلاب، سپهبد قرنی به سمت اولین رئیس ستاد مشترک ارتش منصوب شد و در عین حال به عضویت شورای انقلاب نیز درآمد. در آن روزگار شرایط دشواری بر کشور حاکم بود، گروهک‌های مسلح غیر مذهبی خواستار انحلال ارتش و جایگزینی ارتش به اصطلاح خلقی شده بودند. در این شرایط امام خمینی (ره)، سرلشکر قرنی را به ریاست ستاد مشترک ارتش منصوب کرد. در آن شرایط دشواری و محقرترین ارتش‌های دنیاست و شاید هم از لحاظ وسایل و تجهیزات این طور بود از آنجا که ایمان و اعتقاد نداشت طرف چند ساعت متلاشی شد. افراد ارتش اولاً باید مؤمن باشند و ثانیاً آرمان آنها حفظ استقلال میهن باشد نه حمایت از یک فرد».

شهید قرنی فعالیت خود را برای تصفیه و بازسازی ارتش و نیز مکتبی کردن پرسنل ارتش آغاز کرد اما با ختم گروه‌های چپی و منافقین مواجه شد. گروه‌های چپی و منافقین برای مخالفت با اقدامات سرلشکر قرنی اقدام به اغتشاش در نواحی غرب کشور و تصرف پادگان سنجند کردند که با مقاومت شدید تیمسار قرنی مواجه شد. پس از این جریان تنش‌ها و مخالفت‌هایی ایجاد شد و گروهک‌ها با تبلیغات منفی سعی کردند دولت وقت را وادار به برکناری رئیس ستاد ارتش کنند. سرانجام مهندس قزنی دوباره به مقام خود برگشتند و با سازماندهی ارتش مانع از اغتشاش عوامل تروریستی در نقاط مختلف در کشور نبود. بنابراین تصمیم گرفتند پیش از بازگشت تیمسار به فرماندهی محمد ولی قرنی در منزل مسکونی خود توسط چند تروریست از گروهک فرقان به شهادت رسید.